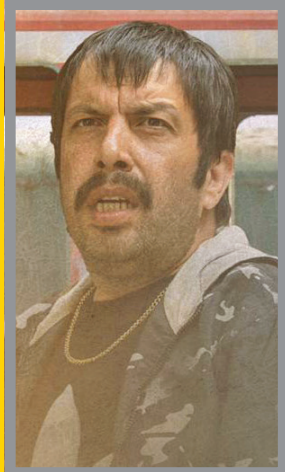


آرامش در حضور دیگران

جواد عزتی جوهره‌های شخصی به نقش‌هایش در ژانرهای مختلف تزریق می‌کند

پروانه سپهری



واقعیت دست دوم

عباس جمشیدی‌فر که زمانی پای ثابت سریال‌های کمدی تلویزیونی بود، چند وقتی است که بازی در نقش‌های جدی شبکه نمایش خانگی را جدی گرفته و سعی دارد دامنه نقش آفرینی‌هایش را گسترش دهد. بازی در نقش پاشا در «کت چرمی» جدیدترین تلاش او در این زمینه است. با اینکه گفته می‌شود بازیگر کمدی در ایران جدی گرفته نمی‌شوند و معمولاً به بازیگری که نقشی کمدی بازی کرده باشد، هر قدر هم خلاق و مقبول، در جشنواره فجر جایزه‌ای داده نمی‌شود، اما کافی است همان بازیگر چرخشی به سمت نقش‌های جدی داشته باشد تا همه او را برای توانایی‌اش در ایفای نقش‌های جدی و کمدی تحسین کنند. تناقض آمیز است که بازیگر کمدی بعد از ایفای نقش‌های جدی توانایی‌اش در کار کمدی مورد توجه قرار می‌گیرد. نمونه زیاد است. مهران غفوریان، رضا عطاران، علیرضا خمسه، جواد عزتی، سعید آقاخانی و چند نفر دیگر که به کمدی‌های‌شان شناخته می‌شدند، آمدند و در نقشی جدی بازی کردند و از دید برخی هم موفق شدند. البته مثال نقض هم بوده: مهران مدیری در «درخت گردو» که نقشی جدی را به بدترین شکل ممکن بازی کرد. حالا عباس جمشیدی‌فر هم قصد دارد پا جای بازیگر «از کمدی به جدی» بگذارد، اما مسئله این است که فقط در نقش‌هایی شبیه به هم که قشر خاصی را نمایندگی می‌کنند، ظاهر می‌شود. گویی چون در این نقش‌ها بازیگر با خیال راحت تری می‌تواند اغراق کند، انتخاب‌های جمشیدی‌فر یا حداقل پیشنهادهایی که به او می‌شود، صرفاً بازی در نقش لمپن‌ها و لات‌هاست. یک بازیگر وقتی در نقش‌های جدی پذیرفته می‌شود که بتواند شخصیت‌های مختلف از پایگاه‌های اجتماعی گوناگون با رفتارها و حالات روحی متفاوت را بازی کند. مدام بازی کردن در نقش لات‌ها و لمپن‌ها کلیشه‌شدن در نقشی جدی است که دیگر ربطی به توانایی بازیگر «از کمدی به جدی» ندارد. بیشتر مناسبات بازار و خوشایند مشتری در این میان تعیین‌کننده است. برای مثال، نقش جمشیدی‌فر در «کت چرمی» بیش از اینکه مابه‌ازای بیرونی و واقعی داشته باشد، رونوشتی از نقش‌های جدی خود او در فیلم‌ها و سریال‌های دیگر است.



شناخته شده - و نه ستاره - که تقریباً همه نقش آفرینی‌های‌شان عاری از روح و ظرافت است و به شکلی مکانیکی هر نقشی را بازی می‌کنند، همین حرف را زد. این بازیگر به صورت مقطعی، به مناسبت پخش سریال یا فیلمی و به لطف حضور در شبکه‌های اجتماعی، مورد توجه قرار می‌گیرند، بدون اینکه بازی‌شان مورد توجه باشد. در واقع آنها برای مخاطبان مهم می‌شوند، چون در عالم سرگرمی حضور دارند، ولی هنری ندارند. درست در مقابل این بازیگران، بازیگرانی هستند که تقریباً هر نقشی که بازی می‌کنند، جدا از کوتاهی یا بلندی‌اش، با جوهره یا مؤلفه‌ای از شخصیت خود پای آن نقش امضا می‌گذارند و آن را به یادماندنی می‌کنند. جواد عزتی از این دسته بازیگران است که جدا از اینکه می‌تواند به راحتی در بین ژانرهای کمدی و درام رفت و آمد کند و مورد پذیرش تماشاگر قرار بگیرد، جوهره و مؤلفه‌ای از شخصیت خودش را به نقش اضافه می‌کند. هر چند بازی او در «کت چرمی»، منبعث از کلیت فیلم، آنچنان شاخص نیست، اما بازی عزتی در همین نقش هم تماشاگر را دلزده نمی‌کند و ارتباط او را با نقش نمی‌گسلد. آنچه تماشاگر را به همراهی با شخصیت عیسی فرمند در «کت چرمی» برمی‌انگیزد، خود عزتی است، نه امکانات و مقدوراتی که شخصیت فرمند به عزتی داده است. شاید اگر بازیگر دیگری جز عزتی نقش فرمند را بازی می‌کرد، دنبال کردن فیلم تا به انتها کار سخت‌تری می‌شد.

هر بازیگری که بازی‌اش شوروی در دل و ششوقی در نگاه و خاطرهای در ذهن تماشاگر رقم می‌زند، مؤلفه یا جوهره‌ای در بازی‌اش دارد که خاص خود اوست. به عبارتی، نمی‌توان آن بازیگر را بدون آن مؤلفه تجسم کرد یا بازی او را فارغ از آن جوهره به قضاوت نشست. بازیگران معمولی که تعدادشان خیلی زیاد است و هر نقشی را با هر ویژگی غیر عادی و یکه‌ای به معمولی‌ترین شکل ممکن بازی می‌کنند، در تحلیل نهایی فاقد آن جوهره و مؤلفه هستند. یک لحظه به بازیگرانی فکر کنید که در طول سال هم فیلم سینمایی روی پرده دارند، هم در قالب تلویزیون دیده می‌شوند و هم در شبکه نمایش خانگی حضور دارند. این بازیگران مشهورند، با سابقه‌اند، طرفدارانی دارند، اما یا به میانجی نقش‌های‌شان شناخته شده هستند یا به واسطه خصایل و خصوصیتی جز مهارت بازیگری، بگذارد با یک مثال عینی این موضوع را کمی بیشتر توضیح دهیم. کونتین تاراتینو در پادکست «دو خرس، یک غار» در نقد بازیگران فیلم‌های مارول گفته بود بازیگرانی هستند که با بازی در نقش شخصیت‌های دنیای سینمایی مارول معروف می‌شوند، اما ستاره سینما نیستند، بلکه آن شخصیت‌ها ستاره هستند. کاپیتان آمریکا ستاره است؛ ثور ستاره است، اما کریس ایوانز بازیگر نقش «کاپیتان آمریکا» ستاره نیست؛ کریس همسورث بازیگر نقش «ثور» ستاره نیست، البته ستاره متضمن برخورداری از ویژگی‌های فرهنگی و اقتصادی خاصی است که آن را از بازیگر متمایز می‌کند. با این حال، شاید بتوان در باره بازیگران

به امید فردا

تکراری بودن نقش عزتی در «کت چرمی» برای تماشاگر یا منتقدی که دوست دارد او را هر بار در قامت تازه‌ای ببیند، می‌تواند مایوس‌کننده باشد، اما نباید از واقعیت‌های سینمای ایران و اقتصاد آن نیز غافل شد. سینمای ایران موقعیت‌ها و نقش‌های متنوعی به بازیگرانش پیشنهاد نمی‌دهد. بازیگری که از پس ایفای نقشی بر آید، به خصوص اینکه آن نقش مورد توجه تماشاگران قرار بگیرد، معمولاً باید آن نقش را بارها در فیلم‌های دیگر تکرار کند و بعد از مدتی در آن نقش کلیشه می‌شود. عزتی هم این روزها روی دور خوش شانس است و در کانون توجه است و احتمالاً مثل اغلب بازیگران که دوره اوجی دارند و بعد کم‌کم کار می‌شوند، نمی‌خواهد بخت کسب درآمد را از دست دهد و به پیشنهادهای مشابه نه نمی‌گوید. عیسی فرمند امتیازی در کارنامه عزتی نیست و توانایی جدیدی از عزتی را به نمایش نمی‌گذارد. با این حال، عزتی همچنان یکی از بازیگران قابل‌اعتنای سینمای کنونی ایران به شمار می‌رود و ادامه مسیرش در سینماست که نشان می‌دهد «کت چرمی» را باید نقطه افول او در نظر گرفت یا بازی‌های بدیع آتی‌اش، خاطرهای این نقش تکراری را از یادها خواهد زدود.

مصالح یکسان، حاصل متفاوت

و مخوف تزریق می‌کند («ماجرای نیم‌روز»، «گناه‌های من»، «آتابای»)، گاه براساس عارف‌مسلك سود می‌برد («آتابای»)، گاه براساس آن شخصیتی تلخ و عبوس را شکل می‌دهد («جهان با من برقص») و گاه آن را به‌عنوان خصلت اساسی شخصیتی جست‌وجوگر و پرسشگر به کار می‌گیرد («شنای پروانه»، «مرد بازنده» و «کت چرمی»). در «کت چرمی» نیز شخصیت عیسی فرمند با اینکه در کارنامه عزتی نقش تازه‌ای نیست و پیش‌تر در ۲ فیلم «شنای پروانه» و «مرد بازنده» به‌شماپلی مشابه جان داده، باز هم در ارائه شخصیتی تکراری شکست نمی‌خورد و حتی باید او را دلیل اصلی پیگیری روایت پرلکنت فیلم از سوی تماشاگر توصیف کرد. در همه این نقش‌ها، عزتی مثل خودش خشمگین می‌شود، غصه می‌خورد، دل‌تنگی می‌کند، به ستوه می‌آید، حقه می‌زند و از معامی پرده برمی‌دارد. جوهره و مؤلفه‌ای از او که خاص خود اوست، در همه این نقش‌ها مشهود است.

جوهره و مؤلفه‌ای که در نقش آفرینی‌های عزتی جلب توجه می‌کند، خوش مشربی و نرم‌خویی و آرامشی است که به بی‌خیالی و سادگی پهلو می‌زند و حتی در برخی کمدی‌هایش به مرز بلاهت هم می‌رسد («در مدت معلوم» (وحید امیرخانی، ۱۳۹۴) و «آینه‌بغل» (منوچهر هادی، ۱۳۹۶)) را به یاد بیاورید که مشکلاتی که برای شخصیت عزتی در این دو فیلم به‌وجود می‌آید، بیش از اینکه ناشی از اشتباه باشد، به دلیل نیاز ذاتی کمدی به رفتارهای احماقانه، حاصل بلاهت است. این آرامش و نرم‌خویی و ملاحظت، ماده اولیه‌ای در داستان عزتی است که به‌درستی و آگاهانه از آن برای شکل دادن به هر شخصیتی که بازی می‌کند، استفاده می‌کند. گاه با این ماده اولیه شخصیتی ساده و صمیمی خلق می‌کند («فرشته‌ها با هم می‌آیند»)، گاه شخصیتی شسارلاتان و شیاد از آن می‌آفریند («اکسیدان»)، گاه شخصیتی منطقی و عقل‌گرا از دل آن بیرون می‌آورد («تنگه ابوقریب»)، گاه این آرامش را به شخصیتی مرموز